

حیثیت و مسئولیت پزشک و آیین پزشکی

دکتر مهدی آذر *

موضوع مسئولیت طبیب و اخلاق و حیثیت و مقام او در اجتماع يك موضوع بسیار مهم و معضل است و روز بروز هم با بوجود آمدن و توسعه یافتن مؤسسات بهداشتی و بیمه‌ای و معمول شدن طرق و وسایل جدید تشخیص و تحقیق بیماریها و تدابیر علاجی تازه و گوناگون پیچیده‌تر و مشکل‌تر میشود. باین جهت سخن درباره آن خیلی زیاد است و باید در ضمن سخن رانیها و جلسات بحث و تحقیق همچنین در ضمن مقالات مفصل و متعدد توضیح داده شود و خاطر نشان اطبا و مردم بشود.

مطالب تشریح و فیزیولوژی و دردشناسی و قرآبادین (درمان‌شناسی) در ضمن درسهای دانشکده و بخشهای بیمارستانی که چنانکه می‌دانید سالها طول می‌کشد بقدر کافی بیان و تعلیم میشود لکن مسائل مربوط باخلاق پزشکی و حیثیت و وظایف پزشک و مسئولیت های او چنانکه باید مورد بحث و تذکر قرار نمیگیرد بدین سبب در این مقاله در نظر گرفته شده است موضوع آیین طبابت و مسئولیت طبیب مورد بحث قرار داده شود.

طبابت در تمام اعصار بخصوص در اعصار قدیم در نظر مردم يك کار آمیخته با قدس و معجزه و کرامت بوده است و اهمیت و قدر آن باندازه ای بوده (و هست) که بسیاری از مردم معتقد بوده اند (و اکنون هم هستند) که برای طبیب بودن فقط دانستن طب و داشتن گواهینامه ازدانشکده پزشکی دانشگاه کافی نیست بلکه پزشک باید تقوی و تقدس و تقریبی در درگاه خدا هم داشته باشد تا بتواند مریضی را شفا بدهد و چنانکه شنیده اید و بعد از این هم خواهید شنید نفس طبیب شفا بخش است تا آنجا که معمولی ترین معجزه و کرامت انبیا و اولیا را زنده کردن مرده و شفا دادن بیماران می‌دانسته اند و از این هم بالاتر معتقد بوده اند که هر کس و هر چیز که در درگاه خدا تقرب و عزتی دارد ممکن است منشأ

* خیابان فردوسی - کوچه لادن

مجله علمی نظام پزشکی

شماره ۵، صفحه ۳۳۱، ۱۳۴۹

شفا و رهایی از دردهای بی‌درمان باشد. این قبیل اعتقادات در همه جا و در میان همه ملل و ادیان رواج دارد و طلب شفا کردن از اماکن و اشیاء مقدس و بقایای اشخاص مقدس و پناه بردن بآنها از آفات، همچنین زیارت مزارها و مشاهد مقدسه و امامزاده‌ها و شفا طلبی و مشکل گشائی خواستن از آنان حتی از بازوبندها و دعاها و خاک یا تربتی که ممکن است بخون يك وجود مقدس مظلوم و شهید راه دین و حق پرستی آغشته شده باشد مبنی بر چنین عقایدی است و در میان مسیحیان و بودائیان خیلی رایجتر از ملل مسلمان می‌باشد و نیز توسل بدرختانیکه بدست اشخاص بزرگ و مقدس کاشته شده یا تصادفاً در جائیکه جای رویدن و بعمل آمدن درخت نبوده است رویده اند نیز ناشی از همین قبیل اعتقادات است. چنانکه می‌دانید مسلمانان خبری از پیغمبر اسلام نقل می‌کنند که عبارتست از جمله العلم علما علم الابدان و علم الادیان و مخصوصاً مقدم بودن علم الابدان (یعنی دانش پزشکی) را بر علم الادیان دلیل بر اهمیت و شرافت بیشتر آن میدانند - مضمون این خبر را نظامی در ضمن نصایحی خطاب بفرزند خود بنظم در آورده و چنین گفته است:

در ناف دو علم بوی طیب است و آن هر دو فقیه یا طبیب است.
می‌باش طبیب عیسوی هس اما نه طبیب آدمی کش
می‌باش فقیه طاعت اندوز اما نه فقیه حیلست آموز

اصطلاحات مسیح دم و مسیحا نفس که درباره اطبا گفته میشود نمایندۀ همانندی آنان با پیغمبری که معجزه اش شفا بخشیدن بیماران و گاهی هم زنده کردن مرده بوده می‌باشد و میرساند که در نظر مردم تنها اطلاعات طبیب و مقام علمی او مهم نیست بلکه نفس و قدم او هم مورد توجه می‌باشد چنانکه حافظ گفته است:

طبيب راه نشين سر عشق نشناسد

برو بدست کن ای مرده دل مسیح دمی
درمیان ملل قدیم از قبیل مصریان و بابلیان، طب از همان زمانهای بسیار قدیم رواج داشته و یک علم حساب می شده و مقرراتی داشته است و این مطلب از قانون سنگ نوشته حمورابی و اوراق پاپیروسی که در بعضی از مقابر مصری کشف شده است بخوبی معلوم میشود همچنین بوده است وضع طبابت در میان هندیان و چینیان. خلاصه آنکه طب از لوازم اجتماعات انسانها بوده و هر وقت که شخصی احساس رنج و المی کرده بفکر برطرف کردن و زائل ساختن آن و جلوگیری از پیشرفتش بوده است و این انحصار بملت و عصر و تمدن بالخصوص ندارد.

یونانیان که از جمله مللی هستند که طب در میان آنها صورت علمی و مدون پیدا کرده و تصنیفات طبای آنها در موضوعات طبی تاحدی محفوظ مانده و مستقیماً یا بتوسط طبای ایرانی و سریانی و یهودی بزبانهای عربی و فارسی نقل و ترجمه شده و بمتدینین قرون اخیر رسیده است، نیز طب را دانشی از جانب خدا می دانستند و معتقد بوده اند که اولین طبیب قهرمانی اسقلپیوس [به فرانسه Esculape - به رومی aesculapius - به یونانی Asclépius] نام بوده که فرزند آپلن (Apollon) بوده و طب را از قنطورسی (Centaure) بنام خیرون (Chiron) که موجودی نیمه انسان و نیمه اسب و دارای مقام و قدرتی فوق انسانهای معمولی بوده و با خدایان یونان از جمله آپلن ارتباط و حشر نشر بیشتری داشته و از آنها تعلیمات می گرفته آموخته بوده است.

یونانیان قدیم اسقلپیوس را بواسطه طبابت و شفا بخشیش در ردیف خدایان قرار داده بودند. خدایی که بیشتر از همه خدایان دیگر مورد علاقه و پرستش بوده است و طبعاً می بایستی که اینطور هم باشد زیرا سلامتی با ارزش ترین نعمت است و وقتی سلامتی نباشد لذتی در زندگانی نیست و هیچ چیز دنیا قدر ارزشی ندارد و بدرد نمی خورد و فقط امید عافیت و باز یافتن صحت است که بانسان مریض نیرو می دهد و زنده اش نگاه میدارد و کسی که چنین نعمتی را برای انسان تأمین کند یا در باز یافتن آن کمک و کوشش نماید بهترین دوست و عزیز ترین وجود است. باری اسقلپیوس فنون طبابت را بچند نفر از کسان خویش آموخت و با آنها سپرد که آنها را به بیگانه نیاورند - بعد از در گذشتن اسقلپیوس یا بعقیده شاگردان و پیروان او عروجش بمقر خدایان یونان پرستشگاههایی در نقاط

مختلف یونان و جزایر حول و حوش آن و بعدها در ایتالیا بنام او ساخته شد و مجسمه او در بعضی از آنها نصب گردید و این پرستشگاهها حکم شفاخانه را پیدا کردند و طبابت در آنجا معمول شد و مردم برای معالجه به آنجا می رفتند و نذری تقدیم می کردند و معتکف می شدند تا بکاهنان پرستشگاه یا بخود آنها در خواب نموده می شد که برای شفا یافتن چه بکنند و آنها دستور می داد که باین ترتیب دریافت می کردند تحت نظر کاهنان و خدمه پرستشگاه اجرا می نمودند و روان و تنش از محنت و رنج می آسود و با خوشی بخانمان خود بر می گشتند تا بعد از قرنهای بقراط (متولد در حدود ۴۶۰ قبل از میلاد) (پزشکان متقدم ایران ابقرط می نوشتند که مأخوذ از هیپکراتس Hippocrates یونانی است) که بنا بر بعضی روایات از اخلاف خود اسقلپیوس (نسل هجدهم) بود ظهور کرد و او علاوه بر آنچه از پزشکان وطن خود و کشیشان پرستشگاههای آن آموخته بود از طب ملل دیگر نیز مطالب زیادی فرا گرفت و بنای طبابت را بر بررسی حال بیماران و تطبیق آن با نظرهایی که در باب علت پیدایش بیماری از حیث بهم خوردن اعتدال رطوبات بدن و بروز فساد در آنها داشت قرارداد و خلاصه بطب یک صورت علمی داد و مباحث مختلف آنرا تدوین کرد و مشاهدات خود و اطلاعاتی را که از راه تجربه و ممارست در حال بیماران بدست آورده بود نوشت. کتابها و رساله های منسوب با او که بعضی از آنها هم محققاً بقلم او نیست قرنهای بعد از او حکم کتب درسی پزشکی را داشتند و پزشکان آنها را اساس طب می دانستند و تخطی از مندرجات آنها خطا و گناه می شمردند. از نوشته های منسوب به بقراط سوگند نامه ایست که اولین سند و نوشته مضبوط در باب اخلاق یا آیین پزشکی محسوب میشود و از عهد آن احترام و سیاسگزاری و حق شناسی نسبت باستاد و رسیدگی بفرزندان او و آموختن طب بآنها و نیز امتناع از آموختن آن باشخاص نالایق و بد نفس و بد اندیش و حفظ اسرار بیماران و خودداری از تجویز داروهای مودی و زهر آگین و دادن آنها بدست اشخاصی که ممکن است آنها را در راه آزار رساندن یا کشتن دیگران بکار برند و امتناع از تجویز مواد ساقط کننده جنین و مخصوصاً رعایت جانب عفت و پرهیزگاری و مراعات بیماران و در هر حال خیر آنها را در نظر گرفتن می باشد بعد از بقراط نوشته ها و طب او در ممالک یونان و روم و مصر آسیای صغیر رواج یافت و جالینوس که چند قرن بعد از او ظهور کرد (۱۳۱-۲۵۱ میلاد) مطالب زیادی بر آن اضافه نمود و وضع «چارطبیع مخالف

(۱) لادوس قرن بیستم و لنت نامه طبی انگلیسی درلاند (Dorland) ماده آسکلپیون (Asclepiion)

(۲) عیون الانباء فی طبقات الاطباء لموفق الدین ابی العباس احمد المعروف بابن ابی اصیبه.

سرکش» را مبنای وضع مزاج و تولید بیماریها قرار داد. و در بعضی موضوعات هم برخلاف نظر بقراط نظر داد و بالخصوص با جمع آوری اطلاعات تشریحی و تدوین آنچه خودش از تشریح حیوانات (شاید هم انسان) معلوم داشته بود بر معلومات اطبا در باب تشریح کالبد انسان خیلی افزود.^۱

محققاً در همان زمان بقراط و قبل از او، درممالک آسیا و مخصوصاً ایران هم طب رواج داشته و طبایئی وجود داشته اند و تصور این مطلب که با تمدن درخشان هخامنشی و امپراطوری وسیعی که تشکیل و سازمان داده بودند و بر ملل متعددی که خود آنها هم دارای تمدنهای پیشرفته ای بوده اند تسلط و فرمانروایی داشته اند فرهنگی پیشرفته نداشته باشند و توجهی بطلب و فلسفه و ادب نکرده و در فکر داشتن طبیب و تربیت او نبوده باشند، بسیار مشکل و تادریجی نامعقول است و نیز تأسیس دانشگاه جندی شاپور در زمان ساسانیان که دنبال رو تمدن و کشورداری هخامنشیان بودند و اجتماع عده زیادی حکما و پزشکان در آنجا و در پادشاهان و انوشیروان نماینده توجه کامل ایرانیان عصر ساسانی بطلب و حکمت و نجوم می باشد. مطالبی که از برزویه پزشک که چنانکه میدانید بدستور انوشیروان به هندوستان رفته و کتاب کلیله و دمنه را به پهلوی ترجمه کرده بایران آورده است، روایت کرده اند بسیار جالب و قابل توجه می باشد و نموداری از طرز فکر و روحیه و تقوی و صلاح و خلاصه اخلاق پزشک ایرانی در عصر ساسانی است. برای مزید استحضار خوانندگان چند سطر از آن را که در کلیله و دمنه عبدالله بن مقفع و بنقل از آن در کلیله و دمنه بهرامشاهی ذکر شده است از ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی (در حدود ۵۳۹ هجری) بامختصر تحریفی جهت سهولت فهم آن در اینجا می نویسم. چون مطالبی است بسیار دل انگیز و حیف است که در موقعی که سخن از حیثیت و

۱- آوازه شهرت و حداقت بقراط در زمان حیاتش از مرزهای یونان و مهاجرنشینهای گذشته بهمه جا رسیده بود قفطی و ابن ابی اصیبعه از قول جالینوس نقل می کنند که شاهنشاه هخامنشی ایران اردشیر (بقول ابن ابی اصیبعه اردششت) او را برای چاره اندیشی در باب بیماری همه گیری که در لشکروانش بود به ایران دعوت نمود و او بواسطه آنکه اردشیر به وطن او بدهی کرده بوده است امتناع کرده هدایای او را رد نمود. در یکی از آثارهای دانشکده پزشکی پاریس يك پرده نقاشی است که بقراط را نشان می دهد در حالیکه رویش را از فرستاده اردشیر برگردانده و زری را که پیای او ریخته بود بادست پس می زند (این پرده کارترهده Giordet نقاش فرانسوی ۱۷۸۱-۱۸۲۴ است). جالینوس می نویسد امتناع بقراط از قبول پیشکشهای اردشیر و رفتن بایران بیشتر بسبب آن بوده است که او رسیدگی بحال مستمندان و ضعیفا و تحمل زحمت و رنجی در این راه را برخدمت کردن پادشاهان و توانگران و اندوختن مال و جاه ترجیح می داده است چنانکه در مقابل اصرار اطرافقیانش در باب قبول دعوت پادشاه ایران گفته است من هرگز فضیلت را بسیم و زر نمی فروشم ولی بیعتاد فرمانروای یکی از شهرهای یونان می رود اما ازداد هم زیاد نمی ماند و زود بمقر خود برمی گردد.

۲- این دو سطر و جمله هایی که بین دو « » قرار داده میشود از متن عربی ابن مقفع از قول برزویه نقل شده است نه از کلیله ابوالمعالی نصرالله منشی

۳- صنعت طب ۴- اشتها به نیک نامی ۵- مدخّر ذخیره شده، پس انداز

۶- حسب یروژن نسبت اجر و ثواب است و در این جا مقصود حسب الله یعنی بامید اجر و مزد خدائی و براه رضای خدا (نقل از حواشی آقبای مجتبی مینوی بر کلیله و دمنه)

۷- نقل از ابن مقفع ۸- جلوگیری ۹- نزدیک شد که بلغزم

۱۰- تمتع - بهره وری ۱۱- قاطع

دنیای فانی بسر آید و قوی تر سببی ترك دنیا را مشارکت این مشتی دون عاجز است که بدان مغرور گشته اند. از این اندیشه ناصواب در گذر و همت بر اکتساب ثواب مقصور گردان. زینهار تا در ساختن توشه آخرت تقصیر نکنی که بنیت آدمی آوندی ضعیف است پراخلاط فاسد، چهارنوع متضاد، وزندگانی آنرا بمنزلت عمادی^۱ چنانکه بت زرین که بیک میخ ترکیب پذیرفته باشد و اعضای آن بهم پیوسته، هرگاه میخ بیرون کشی در حال اژهه باز شود، و چندانکه شایانی قبول حیات از جثه زایل گشت بر فور تلاشی گردد و بصحبت دوستان و برادران هم مناز و بروسال ایشان حریص میباش که سوز آن از شیون قاصراست و باین همه درد فراق بر اثر سوز هجر منتظر و نیز نشاید که برای فراغ اهل و فرزندان و تهید اسباب معیشت ایشان بجمع مال رغبت کنی و ذات خویش را فدای آن سازی راست بعدی مانی که بر آتش نهند و جرم آن سوخته شود و فواید نسیم و بوی خوش آن بدیگرا نرسد. پس صواب آنکه بر معالجت مواظبت نمائی و بدان التفات نکنی که مردمان قدر طبیب ندانند لکن در آن نگر که اگر توفیق باشد و شخصی را از جنگال مشقت خلاص طلبیده آید ثواب دنیا و آخرت یابی پس آنجا که جهانی از تمتع آب و نان و معاشرت جفت و فرزندان محروم مانده باشند و بعلتهای مزمن و دردهای مهلك مبتلا گشته اگر در معالجت ایشان برای حسب سعى پیوسته شود و صحت ایشان یا خفت در دشان بعمل آید اندازه خیرات و ثواب آن کی توان شناخت و اگر دون همتی چنین سعی بسبب مال دنیا باطل گرداند همچنان باشد که مردی يك خانه پر عود داشت اندیشید که اگر بر کشیده فروشم و در تعیین قیمت احتیاطی کنم کار دراز شود بروجه گزاف بنیمه بها بفروخت، چون باین ترتیب در خصامت و مخالفت نفس مبالغت نمودم براه راست آمدم و بر غبت صادق و خیر خواهی بی ریا بعلاج بیماران پرداختم و روز در آن مستغرق گردانیدم تا بمیان آن درهای روزی نیز بر من گشاده گشت و صلات و مواهب پادشاهان بر من متواتر شد و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوستکامی و نعمت دیدم و بجاه و مال از اقران و امثال گذشتم (پایان سخنان برزویه)

یکی از پزشکانی که در آن زمان در جندی شاپور تحصیل کرده بود عربی بوده است با سم حارث بن کلد که بواسطه معاصر بودنش با ظهور پیغمبر اسلام و اشتهاش در میان عربها و مسلمانان صدرا سلام خیلی معروف شده و اسمش در تواریخ ذکر گردیده است. وجود حارث بن کلد نماینده شهرت و اهمیت جندی شاپور و انتشار خبر آن

در خارج ایران حتی نزد عربهای بی خبر و دور از تمدن آن عصر و توجه ملل مختلف بآن مرکز برای کسب دانش می باشد و از رفتاری که این طبیب جندی شاپوری عرب بازش در اثر بی موقع چیز خوردن یا بی موقع خلل کردن دندان داشته است میتوان بخوبی بتوجه فوق العاده و دقیقی که در مکتب جندی شاپور به بهداشت و مخصوصاً بهداشت تغذیه می شده است پی برد. اینهم نمونه دیگری است از اخلاق پزشکان عصر ساسانی و انضباط دقیق و سختی که برای رعایت بهداشت و امر تغذیه قائل بوده اند. تمدن و فرهنگ ساسانی چنانکه می دانیم با هجوم و استیلای عرب بر افتاد و کتابخانه های آن سوخت و بعد از استقرار حکومت عربی چون بالاخره طباحتیاج بود باتشویق و ترغیب بزرگانی که اکثر آنها از ایرانیان بودند طب رواج یافت و ترجمه رساله ها و کتب طبی معمول گردید ولی بیشتر کسانی که در قرنهای اول اسلامی طبابت اشتغال داشتند از ایرانیان زردشتی مذهب یا مسلمان و نصرانیان و یهودیان بودند و دو طایفه اخیر اغلب به کتب اطباء قدیم یونان توجه کرده و بترجمه و نقل آنها بعربی پرداختند. اطباء فلاسفه مسلمان معتقد بودند که اولین طبیب پیغمبری ادریس نام بوده است و علم طب با و از طرف خدا وحی شده بوده و بعبارت دیگر علمش علم الهی بوده است و او آنرا باشخاص دیگر آموخته است و از جمله شاگردان او و بهترین آنها اسقلیوس یونانی بوده است که کمال ارادت را با و داشته است و شهادت داده است که ادریس نمرده است بلکه فرشتگان بامر خدا او را بآسمان برده اند. اسقلیوس بعد از رفع ۲ ادریس برای تخفیف غم و اندوه فراوان خود در فراق استاد پیکره او را ساخته و درجائی گذاشته است و هر روز زیارت آن میرفته و با ادب و احترام تمام در مقابل آن زانو زده می نشسته است عیناً مثل اینکه در حضور استاد می باشد و بتفکر و مراقبت می پرداخته است و از این جاد استان صنم پرستی اسقلیوس در افواه افتاده است. بسیاری از اطباء ملل مسلمان اسناد طبابت خود را با اسقلیوس و از او بادریس پیغمبر می رسانند و عده ای دیگر که از جمله آنها حکیم محمد حسین خان بن حکیم محمد هاشم المخاطب بمعتمد الملوك مؤلف کتاب مجمع الجوامع معروف به قرا بادین کبیر در داروشناسی و معالجات است اسناد طبابت خود را با واسطه چندین نسل به سلیمان بن داود میرساند. سلیمان در نظر مسلمانان از پیغمبران معتبر بوده و نبوت و حکمت و سلطنت را يك جا جمع کرده بر جن و انس و دیو و پری و وحوش و طیور حتی باد حکمرانی داشته است و وزیرش آصف بن برخیا از اعجوبه های روزگار بوده است و بنا بر این علاوه

بر آنچه از طریق وحی و الهام بر او تلقین می شده از تمام مخلوقات که زیر فرمان داشته است چیزهای زیاد آموخته بوده است. هر چه باشد اصل این داستانها و اندازه صحت آنها، مقصود من از ذکر آنها توجه به چند نکته مهم است که از مجموع آنها برمی آید. یکی اهمیت فوق العاده و شرافت طب در نظر ملل مختلف در طی اعصار و قرون و جنبه خدائی داشتن آن و متصف بودن دارندگان این علم و هنر به صفت پیغمبری و وراثت از پیغمبران و مأمور بودن از جانب خداوند برای نجات دادن افراد بشر از بیماریها و آزارهای اهریمنی و غیره می باشد، دیگر اعتبار و احترامی که اطبا باستان خود مخصوصاً متقدمین آنها قائل بوده اند تا آنجا که آنان را مردمی فوق افراد عادی بشر پنداشته و معتقد بجاودانی بودن آنها شده اند و خود را موظف دانسته اند که دینی را که از بابت تعلیمات آنان برعهده دارند بیهترین وجهی ادا کنند. از طرف دیگر در مقابل شأن و افتخاری که جامعه برای آنان قائل بوده است مسئولیت بسیار بزرگ و سنگینی هم متوجهشان می شده است و می باید هم بشود زیرا هر که بامش بیش برفش بیشتر تا آنجا که کمترین خلاف انتظاری سبب ناراحتی زیاد و برانگیخته شدن طوفانی از نارضائی و اعتراض و موجب بازخواستهای شدید می شده است. در قوانین حمورابی چند ماده در باب مسئولیت پزشکان و جراحان هست که قابل توجه است چنانکه مجازات طبیب یا جراحی که مریضی در زیر دستشان فوت می شده است کشته شدن بوده است و مجازات طبیبی که بدون دلیل موجه نقص عضوی در کسی ایجاد می کرده است نقص عضو و بریده شدن دست بوده است و مجازاتهای دیگر از این قبیل. پناه بر خدا از چنین اتفاقات و خطاها و از چنان مجازاتها.

طبیعی است که در اثر تقرب بسیاری از پزشکان نزد پادشاهان و امرا و اعیان و محرم و مورد وثوق و اعتماد بودن آنان و جاه و جلال زیادی که در پرتو دانش خود کسب می کرده اند مورد رشک و حسد بی اندازه افراد طبقات اجتماع و گاهی هم همکاران خودشان واقع می شده اند و غالباً از راه غرض و بدخواهی و حسادت داستانها در ذم آنها ساخته شده است مبنی بر جهل و ادعاهای بی جا و گاهی هم خطا کارها و طمع و رزیه های آنان. از طرف دیگر دخالت عده زیادی افراد غیر طبیب و بی صلاحیت و اکثراً هم بسیار عوام و جاهل که در السنه فرنگی به شارلاتان معروف شده اند و بقصد تحصیل مال و جاه خودشان را در ردیف اطبا در آورده و بدون اطلاع از اصول طبابت بمعالجه حتی معالجه بیماران غیر قابل علاج پرداخته و بدین جهت بدنامیها و رسواییهای زیادی برای اطبای واقعی بار آورده اند و هنوز هم از این قبیل اشخاص در مملکت ما و در ممالک

دیگر پیدا میشوند و ادعاهای عجیب و غریب از جمله معالجه سرطانهای مهلك یا بیماریهای علاج ناپذیر دیگر دارند و بدون اینکه از نوع داروها و خواص آنها کمترین اطلاعی داشته باشند مرهمها و معجونهایی می سازند و بمردم مثل نوشدارو عرضه می کنند از آن جمله بود هراتی نامی که چند سال قبل ادعای کشف داروی مؤثری برای سرطان داشت و متأسفانه ارباب جراید هم که همیشه برای جلب توجه خوانندگان روزنامه های خود و یافتن مشتری باشاء این قبیل خبرها، که بقول خبرنگاران از خبرهای داغ بشمار می آیند، می پردازند و در جمله در موقع فکر رد ادعای آنها و جلوگیری از افسوسکاریهای آنان غائله برپا می شود و اسباب ناراحتی مردم و بدنامی اطبا می گردد. ایضاً از این قبیل است پماد ولی که اعلان آنرا در کنار بسیاری از راهها در روی سنگها و بناها و تیرهای کنار جاده ملاحظه می فرمائید و از قراری که شنیده ام سازنده آن که نه طبیب است و شاید نه داروساز اجازه فروش و تجویز آنرا تحصیل کرده است. این قبیل افراد شارلاتان در هر زمان و در همه جا بوده اند و ما در مطالعه تاریخ طب گاهی با اتفاقات و پیش آمدهای عجیب و مضحك و در عین حال تأسف آور از ناحیه آنها بر میخوریم باین جهت از همان زمانهای قدیم، هم خود اطبا و هم اشخاص و مقاماتی که در امور اجتماعات نظر و تأثیر داشته اند بفکر افتاده اند که برای طبابت کردن شرایطی در نظر بگیرند و فقط بکسانی که واجد شرایط مزبور میشوند اجازه طبابت بدهند و از دخالت اشخاص بی اجازه در امر طبابت جلوگیری شود. بدیهی است که شرط اول داشتن سواد کافی و تحصیل طب و بدست آوردن گواهی از اطبای نامی که خود آنها از استادان دیگر اجازه داشته اند بوده است. چنانکه گفتیم اسناد طبابت و صحت آن که می بایستی محرر شود یکی از شرایط اساسی مجاز بودن در امر طبابت محسوب می شده است و بقراط و همفکران او باین اندازه قناعت نکرده و قیود و شرایط دیگری را بالخصوص از لحاظ اخلاقی لازم دانسته اند که تنها با وضع قوانین و مقررات قضایی نمیتوان آنها را محرر ساخت و باین نیت سوگندنامه یا پیمان خود را تدوین کرده اند و قرار شده است که هر طبیبی پس از طی تحصیلات و رسیدن بدرجه اخذ گواهی نامه، سوگندی هم یاد کند که مقررات اخلاقی و آیین طبابت را مراعات کند. با دقت در مواد مختلف آن که من عمده آنها را ذکر کردم میتوان دانست که تمام آن مربوط بعد و زمان بقراط هم نیست و بعد از بقراط ضمیمه آن شده است ولی چون تدوین کننده اولی آن بقراط بوده است باسم او معروف گردیده است و بقراط حتی قبل از آموختن طبابت دقت در وضع اخلاقی و روحی داوطلبان طبابت را لازم می دانسته است و معتقد بوده است که باید از آموختن

طب بکسانی که برسیره وروش و آیین اسقلیبوس نیستند امتناع کرد و تاصحت عمل و دیانت آنان مسلم نشده است چیزی بآنان نیاموخت. سوگندنامه بقراط بتمامی در کتاب «عیون الانباء» ابن ابی اصیبه که در ترجمه حال اطباء معروف است ذکر شده است. مقصود آنکه در ممالك اسلامی و بالخصوص در ایران بموضوع صلاحیت اخلاقی پزشکان توجه می شده است. اما عیون الانباء فی طبقات الاطباء یک کتاب بسیار نفیس و خواندنی است الا آنکه بزبان عربی است که دانشجویان و بسیاری از پزشکان ما چنانکه باید بآن آشنا نیستند نقل این کتاب هم بفارسی بواسطه آنکه شامل بحثهای ادبی و اشعار عربی پزشکانی است که گاهی شعر هم می گفته اند میسر نیست. مؤلفانه اطباءئی هم بوده اند و هستند که باوجود تحصیلات مرتب و احراز مقام شامخ طبابت علم و عنوان خود را فقط در راه کسب مال و شهرت و جاه بکار برده برخلاف شأن طبابت رفتار می کنند و از حیثیتی که مقام طبابت بآن ها بخشیده و از اعتمادی که باین واسطه مردم بآنها دارند و از آن ها استقبال می کنند سوء استفاده کرده مرتکب اعمالی دون شأن و آیین طبابت میشوند یاپس از تحصیل طب و کسب اجازه دیگر در فکر مطالعه و تحقیق و تازه کردن خاطرات علمی خود نیستند و بانارسانی تمام بطبابت می پردازند و سبب ناراحتی بعضی از بیماران خود میشوند بی تردید این قبیل پزشکان کاهل و غافل و کاسب کار بهیچوجه مطلوب و مورد قبول نیستند بخصوص دردنیای امروز که افراد بشر بسیار حساسند و آفتها و آسیبها فراوان و بیماریهای مسری در اثر کوچکترین بی توجهی و غفلت با سرعت فوق العاده از مرزها گذشته و عالمگیر میشوند و قصور و مسامحه آنها بحق موجب اعتراض و انتقاد شدید مردم و شرمساری جامعه پزشکی میشود.

از طرف دیگر باید در نظر گرفت که طبابت امروز هم تحصیلش و هم معمول داشتنش خیلی گران تمام میشود و تحقیقات و آزمایشهایی که برای روشن و قطعی ساختن تشخیص لازم میشود مستلزم تحمل هزینه و زحمت زیاد توسط بیماران و مؤسسات بهداشتی و بیمه ای می باشد و گاهی بعضی اشخاص نا آگاه توسط بآنها را حمل بر جهل و عجز پزشک و قصد سوء استفاده و سود طلبی و احیاناً شرکت او در منافع مؤسسات و تشکیلاتی که آزمایشها و رادیوگرافیها را انجام می دهند می کنند و نیز دخالت روزافزون دولتها در امور بهداشتی و علاجی و تشکیل شرکتهای بیمه ای و تعاونی و بیمه های اجتماعی و همچنین لزوم کسب نظر طبیب در امور استخدای و بر آورد استعداد های جسمی و روانی داوطلبان خدمت در مشاغل مختلف و تحقیق و وضع مزاجی آنان سبب بوجود آمدن یک سلسله مقررات و تشریفات زیاد و گوناگون شده است که هم مستلزم احاطه کامل

پزشک و تخصص او در اموریکه باو مراجعه میشود می باشد و هم سنگینی مسئولیت او را چندین برابر می سازد و هم موجب سر خوردگی و نارضائی عده ای که مورد آزمایش و معاینه قرار میگیرند و متأسفانه رد میشوند می گردد. این پیش آمدها رویهمرفته باعث شده است که در همه جای عالم گفتگو و بحث درباره وضع پزشکی و روابط پزشکان با مردم و برعکس و ناراحتیهائی که بجهات مذکوره اتفاق می افتد در گیرد و اتهاماتی که اغلب آنها بی اساس است بر اطباء وارد شود همچنین معمول شدن داروها و معالجاتی که در عین مؤثر و قطعی بودن گاهی مودی و خطرناک واقع میشوند و آسیب ورنج زیاد بیمار می آورند و حتی در مواردی بقوت ناگهانی بیمار منتهی می گردند و خواه و ناخواه گرفتاری و درد سرببی اندازه برای پزشک معالج و جامعه پزشکان پیش می آورند. این قبیل اتفاقات منحصر بایران نیست و در همه جا رخ می دهد و ما باید در عالم طبابت بتمام این مسائل توجه داشته باشیم اینهم البته کار بسیار مشکلی است و وظیفه ما را دشوار و دشوارتر می سازد. واضح است که همیشه نمی توان وضع مزاجی اشخاص را قبلابدقت معلوم داشت و از عکس العملهای غافلگیر آن باخبر بود چنانکه اتفاق افتاده است که شخصی بدفعات و مقدراتهای مختلف پنی سیلین خورده یا تزریق کرده است و هیچ عیب و خللی در حالش بهم نرسیده است ولی روزی یک تزریق پنی سیلین یا خوردن یک قرص آن بناگهان واکنش شدید و انقلاب سختی در مزاج او پدید آورده و حالش را بکلی دگرگون ساخته و در مواردی تا طیب رفته است بجنبند بهلاکت منتهی شده است همچنین است حال بسیاری از داروهای مؤثر دیگر. از طرف دیگر وضع اجتماع و اخلاق جامعه و طرز فکر مردم هم تاحدی عوض شده است و رشد و نمو احساسات نوع پرستانه و شفقت نسبت بهمنوع و خویشان و علاقه مندی بیشتر بوضع اجتماع و تأثر از اتفاقات بد و ناخوشایند سبب شده است که انتظارات و توقع مردم از تمام طبقات خدمتگزاران جامعه که از آن جمله پزشکان هستند زیاد شود و از رویدادهای نامطلوب که گاهی در اثر غفلت و سهل انگاری و گاهی هم بدون قصور آنان پیش می آید زیاد متأثر بشوند. منتها در مقابل ناراحتیهای بعضی از خدمتگزاران نمیتوانند حرفی بزنند یا حرفشان بجائی نمیرسد و ناچار ساکت می مانند و عقده ای تولید میشود اما زبانشان در حق پزشکان دراز و آزاد است و تقصیر های دیگران را هم تا اندازه ای بار آنها می کنند و بعبث گله گذاری شروع میشود و شکایتهای بی اساس و ناوارد و گاهی هم ساختگی بداد گستری و مقامات دیگر روان میشود و درجراید درج میگرد و در بسیاری از موارد بدون اینکه رسیدگی شود یا عیبی و یا قصوری در کار پزشک باشد اسباب زحمت او فراهم می آید و توجهی بطرز

میشود و هم خانم «ص» و شوهرش از اینکه بالاخره فرزندی - گواينکه از دیگری - با اسم و عنوان خودشان نصیبشان می‌گردد بسیار خوشوقت میشوند ولی از قضای بد همان‌روز، زاهو یعنی خانم «م» واقعی در می‌گذرد و فوت نسابه‌نگام او مشکل بسیار بزرگتری پیش می‌آورد زیرا می‌بایستی گواهی فوت با اسم خانم «ص» صادر شود و گزارش آن بکلانتری محل و مقامات مربوطه مولدش فرستاده گردد و این سبب می‌شده است که او مرده قلمداد شود و شوهرش بیوه و یک نوزاد بی‌مادری هم بیخ‌ریش او بماند آقای «ص» طاقت نیاورده سراسیمه نزد رئیس کلانتری محل رفته داستان معاوضه اسم همسرش را با خانم «م» و اشکال بزرگی را که با مرگ خانم «م» تولید شده است شرح می‌دهد و استمداد و چاره جوئی می‌کند.

رئیس کلانتری که مردی ساده و سهل‌القبول است دلش بحال او می‌سوزد لذا طبیب عهده‌دار زایمان را ملاقات کرده سعی می‌کند که او را متقاعد سازد تا بدون ذکر زاهو بودن خانم «م» جواز دفنی با اسم او بنویسد و مولود را هم تسلیم خانم «ص» و شوهرش که ظاهراً پدر و مادر او هستند بنماید ولی طبیب امتناع می‌کند چون در نظر او مرده خانم «ص» نام داشته است و گواهی فوت باید با اسم او نوشته شود. در این‌موقع در تلویزیون قیافه درهم طبیب زایمان و وضع ساده دلانه رئیس کلانتری محل را که سعی می‌کند او را موافق سازد نشان دادند و نظر هیئت داوران را استفسار کردند.

افسر پلیس واقعی که جزء هیئت داوران بود گفت که رئیس کلانتری محل نباید دخالت بکند و راه حلی در نظر بگیرد و فقط باید بدادستان گزارش بدهد.

دکتر سوبیران و همکارش: ما هم معتقدیم که طبیب زایمان نمیتواند پیشنهاد رئیس کلانتری محل را بپذیرد زیرا با تعویض اسم متوفی و واگذاری بچه بکسانی که نسبت با و گاه‌الایگانه‌اند دوجرم بزرگ مرتکب می‌شود و هر دو جرم تعقیب جزائی دارند از طرف دیگر اشخاصی که طفلی را بفرزندی می‌پذیرند لازم است واجد شرایط خاصی باشند که باید بانظر دادستان تحقیق شود و بدون شرایط مورد نظر هیچوقت نمیتوان طفلی را بآنها سپرد و در بسیاری از موارد باوجود فراهم بودن همه شرایط لازم باز اشکالاتی پیش آمده است و موجب ناراحتی و دردسر زیاد هم برای فرزندخوانده و هم برای پدر و مادر خوانده گردیده و بالاخره کار منتهی باسترداد

فکر و دلایل و منطق او و مقرراتی که او مجبور است آنها را مراعات کند نمی‌شود و عذرش قابل قبول تلقی نمی‌گردد و مردم فقط باقتضای خیالات و احساسات خودشان داوری می‌کنند و روزنامه نویس‌ها هم که چنانکه گفتیم درصدد نشر خبرهای جالب و محرک احساسات خاص مردم هستند قضایا را شرح می‌دهند و شاخ و برگ بر آن می‌افزایند و ناراحتی‌ها را توسعه می‌دهند و بیشتر می‌کنند من بطور نمونه خلاصه جریانی را که طبیب فرانسوی دکتر سوبیران در یکی از جلسات رسمی دومین کنگره اخلاق پزشکی که در سال ۱۹۶۶ در پاریس تشکیل یافت وعده زیادی از پزشکان نامدار و فلاسفه و نویسندگان و اعضاء آکادمی‌ها و رجال قضائی و حقوقی اروپا و آمریکا و دو نفر هم از پزشکان ایران در آن حضور داشتند برای نشان دادن طرز قضاوت مردم و روزنامه نگاران و تابع احساسات بودن آنها گزارش داده است در این‌جا درج می‌کنم.

دکتر سوبیران: روزی مرا بایک طبیب دیگر و یک افسر پلیس و رئیس کلانتری و یک روزنامه‌نگار برای اظهار نظر در باب پیش‌آمدی که قرار بود در تلویزیون در معرض نظر و داوری مردم گذاشته شود دعوت کردند. قضیه از این قرار بود که خانم جوانی «خانم ص» پس از زاییدن یک فرزند که بزودی فوت می‌کند نازا می‌شود و غم بی‌فرزندی او و شوهرش راست افسرده و ملول می‌سازد. اتفاقاً «خانم م» که دوست «خانم ص» بود و شوهرش بمأموریت طولانی بمصر رفته بوده است بر آنها وارد می‌گردد و چون خانم با نشاط و خوش معاشرتی بوده وجودش مغتنم شمرده می‌شود و او مدتی نزد آنها میماند و تاحدی غصه خانم «ص» و شوهرش را تخفیف می‌دهد اما در مدت اقامت او در خانه آنان بین او و برادر خانم «ص» روابط حسنه برقرار می‌گردد و در نتیجه خانم «م» آبستن می‌شود و مشکل بزرگی پیش می‌آید. نه امکان زایل ساختن حمل بوده و نه ممکن بوده است که آبستنی را که در غیاب شوهر آن خانم صورت گرفته بود باو خبر و نسبت داد. لذا بر حسب پیشنهاد خانم «ص» و شوهرش که همواره آرزوی داشتن فرزندی را در دل داشتند سه نفری بشهر دیگری می‌روند و در آنجا اسم و عنوان خود را معاوضه می‌کنند و خانم «م» با اسم و عنوان خانم «ص» در زایشگاهی بستری می‌شود و می‌زاید و ولادت بچه با اسم خانم «ص» و شوهرش در دفاتر زایشگاه ثبت شده و بر طبق مقررات بسجل احوال و شهرداری محل گزارش داده می‌شود باین ترتیب هم خانم «م» از تشویش و بدنامی آبستنی نامشروع نجات می‌یابد و خیالش از بابت شوهرش راحت

طفل شده است.

اما روزنامه نویس بهیچیک از این اشکالات قانونی و اخلاقی که درمدنظر مابود توجه نکرد و فقط از روی احساسات اظهار کرد که برای حفظ حیثیت و آبروی شوهری که بواسطه اشتغال بانجام دادن وظیفه از همسرش دور و از خطای او بی خبر مانده است باید که رئیس کلانتری محل قضیه را نشنیده بگیرد و طبیب زایمان هم گزارش فوت را با اسم خانم «م» بنویسد و بچه را تسلیم خانم «ص» و شوهرش که ظاهراً والدین او هستند بکند باین ترتیب هم طفل پدر و مادری خواهد داشت و هم خطای خانم «م» مکتوم خواهد ماند و هم خانم «ص» و شوهرش خوشنود خواهند بود.

دکتر سروپیران: - ما مجدداً متذکر شدیم که طبیب زایمان و رئیس کلانتری بهیچوجه نمیتوانند برای پرده پوشی بخطای یک زن بوالهوس وزن و شوهری کم فکر و آرزومند، مسئولیت خطیر کتمان هویت واقعی متوفی و واگذاری بچه را بغیر برعهده بگیرند و عقام اداری و حیثیت و آتیه خود و خانواده شان را بخطر بیاندازند.

باز روزنامه نویس درنظر خود اصرار ورزید و آخر الامر کار بنظر وداوری مردم واگذار شد.

از چهار هزار و پانصد نفر که نظر خود را باتلفن اطلاع دادند چهار هزار نفر طرفدار عقیده روزنامه نویس بودند و افسر پلیس و من و همکارم فقط پانصد رأی داشتیم !!

مقصود از ایراد این شرح نشان دادن طرز فکر وداوری مردم درباره طبیب و توقعاتی است که بدون توجه و اعتناء بمسئولیتهای او و مشکلات کارش از او دارند.

این طرز فکرها و داوریهای مبتنی بر احساسات شخصی و اغراض خصوصی و منظوره های تبلیغی سبب شده است که از اعتبار پزشکان درمیان جامعه کاسته شود و انتقادهای بی جا و بی دلیل درباره آنان روزافزون گردد و طبیعی است که درمقابل این وضع که چنانکه گفتیم از زمانهای بسیار قدیم و در میان تمام ملل و مجامع بشری درکار بوده است و اکنون هم درکار است، فکر و اقدام پزشکان این بوده است که اول درتصفیه صنف خودشان بکوشند و به ترتیبات ممکنه از ورود افراد ناصالح و نالایق درحوزه طبابت و ازتخلفات و اعمال ناروای همکاران متخلف و بی انضباطشان جلوگیری کنند و از رفتار ناشایست و بدگوئیهای بی جای بعضی از اطبا نسبت بهمکارانشان که غالباً از روی غرض و بواسطه حس رقابت بعمل می آید ممانعت نمایند و بعد از اجحافات که ممکن است بعضی از آنها درحق بیمارانشان معمول دارند جلوگیری کنند و درمقابل طبیبی که اجحاف و سوء استفاده می کند حامی مریض بوده باشند

۱- این عنوان را بفارسی سازمان جهانی بهداشت ترجمه کرده اند.

و در مرحله سوم از حقوق اطبا دفاع کنند و نگذارند که نسبت بآنان تعدی شود و اتهامات و اسنادهای بی مأخذ را رد کنند و در مواردیکه طبیبی بواسطه غفلت و عدم توجه یا از روی نادانی یا احیاناً بمنظورهای مادی دیگر مرتکب خلافی طبیی میشود با رسیدگی دقیق و مطابق اصول فنی و علمی چگونگی را معلوم و مشخص ساخته مقامات قضائی و انتظامی را راهنمایی و مطلع سازند تاحق مریضی ضایع نگردد و درباره طبیب هم اعمال غرض و خصومت نشود و برای برآورده شدن این منظوره های همه جانبه علاوه بر تعمیم و اشاعه سوگند و نصایح بقراط و برزویه، مقررات معروف بآیین پزشکی (Deontologie) یادین پزشکی را وضع کردند و تدریس آنرا در ضمن برنامه های آموزشی دانشکده های پزشکی معمول گردانیدند و نیز نظامهای پزشکی را درممالک مختلف که هر کدام دارای قوانین و اختیارات و صلاحیت های خاصی هستند و نظرشان درامور مربوط پزشکی و تخلفات طبابتی پزشکان نزد مقامات قضائی و انتظامی معتبر و لازم الرعایه است بوجود آوردند همچنین در تعقیب جنگها مخصوصاً دو جنگ بزرگ بین المللی عصر ما رسیدگی بحال زخمیها و اسیران جنگ و تشکیل سازمانها و بیمارستان های مخصوص و پرستاری صحیح و بی طرفانه، درائر غلیان احساسات نوع دوستانه و شفقت عمومی لازم تشخیص داده شد و برای این از محل درآمدهای تبرعات عمومی و کمک مالی دولتها سازمانهایی تحت عنوان شیر و خورشید سرخ و هلال احمر و صلیب های سرخ تشکیل یافت و بکار افتاد و این سازمانها با پشتیبانی هم و تشکیل دادن کنگره ها، دولتها را بقبول اصول نوع- دوستانه و طبییانه بدون درنظر گرفتن ملیت و سمت زخمیها و اسیران و کلیه صدمه دیدگان از جنگها و سوانح طبیعی حاضر کردند و مقرراتی از نوع خاص وضع گردید که رواج و قبولی بین المللی دارند. از مؤسسه ای که باین منظور بنیان گذاری شده و اقداماتشان نتایج مثبت بخشیده است کمیته نظامی بین المللی طب و دارو (Comité International de Medecine et de Pharmacie Militaire) و اتحادیه طبیی جهانی (Association Medicale Mondiale) و کمیته بین المللی شیر و خورشید سرخ و صلیب سرخ بیستمین کنفرانس بین المللی سازمانهای صلیب و شیر و خورشید سرخ که در ۱۹۶۵ در وین پایتخت اطریش تشکیل یافت و سازمان بین المللی کار (Orga. Intern. du Travail) و در رأس همه اینها سازمان جهانی تندرستی (Organisation Mondiale de la Santé) را باید اسم برد که هم خود تصمیماتی میگیرد و هم تصمیمات سازمانهای مربوط دیگر را که جنبه بین المللی دارد بدولت های

مقابل دردمندان علاج ناپذیر، کسی غیر از طبیبی که طبابت کرده و محنت آنرا چشیده است نخواهد فهمید و فکر غیر اطبا قاصر از درک آن است.

روزی در ضمن صحبت با دوستی شمه‌ای از مشکلات کار طبابت را می‌گفتم سری تقریباً باسته‌ها تکان داد و گفت عجب مشکلاتی برای خودتان تراشیده‌اید! گفتم آری دوست من توحق داری من نباید منتظر و متوقع باشم که توان ناراحتیهای ما سردریاوری بقول آن شاعر

تو نه عاشقی نه حیران نه کشیده درد هجران
بچنین کسی چه گویم که چه روزگار دارم

در خاتمه من از مصمم قلب توفیق کامل همکاران ارجمندم را در انجام دادن خدمت و وظیفه بسیار مشکل و بزرگی که بر عهده دارند آرزو می‌کنم. والله یعصمنا من الخطایا والزلزل

تا چه رسد بعملها و کارهای درمانی و پیوندهای بدفرجام روی افراد حساس و ذی‌شعور که با دل‌های پراز آرزو و بامید بهبود و رهائی از رنج تسلیم طبیب و جراح می‌شوند و باید منتهای دقت و شفقت و رعایت تمام نکات علمی و فنی و اخلاقی در زمینه آنها بعمل آورده شود. حس مسئولیت باید یک‌صفت واقعی طبیب باشد زیرا وظایف سنگین او همه نتیجه و ثمره مستقیم دانش و حیثیت او است و از مقام عالی اجتماعی او ناشی میشود و یک ضرورتی است و ذوق احساس مسئولیت و قبول و مسرت حاصل از برطرف کردن رنج یک فرد دردمند که باو ملتجی میشود بهترین و مهمترین و شریف‌ترین محرک طبیب در پذیرفتن بیمار و اقدام بمعالجه او بشمار می‌آید و استقلال طبیب در امر طبابت مانند استقلال قضات و مانند استقلال فکری دانشگاه نشانه و بلکه بنیان تمدن است و امتیاز او نیست بلکه یک حق غیر قابل تردید و تغییر او می‌باشد. گرفتاریها و سختیهای کار طبیب و مسئولیت سنگین و غم و اندوه بی‌پایان او را در